

Defamiliarization of Substitution in the Holy Qur’an: The Case of Simile and Allusion in the Story of Prophet Noah (AS)

Ali Bagher Taherinia^a, Zahra moslemi^{b*}

^a Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, University of Tehran, Iran

^b PhD Student of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, University of Tehran, Iran

KEYWORDS

The Holy Qur’an, Story of Prophet Noah (AS), Defamiliarization of Substitution, Simile, Allusion

Received: 11 September 2022;
Accepted: 02 November 2022

Article type: Research Paper
DOR: 20.1001.1.23452234.1401.10.1.4.3

ABSTRACT

Defamiliarization is a linguistic technique in which the speaker or writer tries to deviate from the standard language, which results in engaging the audience with some mental exploration, and thus provides the condition for a better understanding of the message to the extent that the effect will become much more significant than when using normal language. The Holy Qur’an as a superhuman text has best used defamiliarization in numerous instances and because of the importance of analyzing this technique in understanding one of the aspects of the miracle of the Qur’an, this descriptive-analytical research, focusing on simile and allusion, attempts to scrutinize defamiliarization of substitution in the Qur’anic ayahs related to the story of Prophet Noah (AS). The findings show that this technique has been effectively employed in the story of Prophet Noah in order to, among others, create exaggeration in the meaning and concept of ayahs, generalize the implications of ayahs, create excitement in the audience, generating mental exploration in them, and expand meanings and concepts of ayahs.

* Corresponding author.

E-mail address: moslemi.zahra@ut.ac.ir

2022 Published by Arak University Press. All rights reserved.





آشنایی‌زدایی جایگزینی در قرآن کریم بررسی موردی تشبیه و کنایه در داستان حضرت نوح (ع)

علی‌باقر طاهری نیا^{الف}، زهرا مسلمی^{ب*}

^{الف} استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه تهران، تهران، ایران
^{ب*} دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه تهران، تهران، ایران

واژگان کلیدی	چکیده
قرآن کریم، داستان حضرت نوح (ع)، آشنایی‌زدایی جایگزینی، تشبیه، کنایه	یکی از تکنیک‌هایی که در علم زبان‌شناسی مورد توجه قرار گرفته است، تکنیک آشنایی‌زدایی است که در آن گوینده یا نویسنده سعی دارد در اثر خود از زبان معیار عدول کرده که بدین وسیله با واداشتن مخاطب به کنکاش ذهنی، درک هر چه عمیق‌تر مفاهیم را به دنبال دارد به طوری که جنبه‌ی تاثیرگذاری آن بسیار بیشتر از کلام عادی خواهد بود. قرآن کریم به عنوان یک متن فرابشری به بهترین شیوه در جای جای قرآن از این شیوه بهره برده است و از آنجایی که بررسی این تکنیک در فهم یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن بسیار مهم می‌نماید لذا پژوهش حاضر بر آن است تا با شیوه‌ی توصیفی و تحلیلی و با استقراء تام داستان حضرت نوح علیه‌السلام در سور قرآنی، آشنایی‌زدایی جایگزینی را با استفاده از دو ابزار تشبیه و کنایه مورد بررسی و مذاقه قرار دهد. نتایج تحقیق حاکی از آن است که این تکنیک به شکل موثری در داستان حضرت نوح به کار رفته است که از جمله دلایل به کارگیری آن شامل، ایجاد مبالغه در معنی و مضمون آیات، عمومیت بخشیدن به دلالت‌های آیات، ایجاد شور و شوق در مخاطب، ایجاد کنکاش ذهنی در وی، وسعت بخشیدن به معنا و مضمون آیات است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۰	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۱	
مقاله علمی پژوهشی	

۱. مقدمه

آشنایی‌زدایی یعنی غریبه و متفاوت کردن آنچه آشنا و شناخته شده است؛ در اصطلاح یکی از تکنیک‌های ادبی است که اولین بار در مکتب شکل‌گرایان (فرمالیست‌های) روس مطرح شد و یکی از نظریه‌های این مکتب بشمار می‌رود. آشنایی‌زدایی از جمله موضوعات کاربردی در نظریات نقد هنری و ادبی است که نخستین بار توسط ویکتور چکلوفسکی در سال ۱۹۱۷ در مقاله‌ای با عنوان «هنر به مثابه تکنیک» مطرح شد. بنابراین نظریه، وظیفه شاعر و یا هنرمند این است که با غریبه کردن مفاهیم آشنا، مدت زمان درک خواننده را طولانی‌تر کرده و لحظه ادراک را به تعویق اندازد و بدین سان باعث ایجاد لذت و ذوق ادبی گردد. (مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۴) به بیان دیگر تفاوت و تمایز یک سخن معمولی با کلام فنی و ادبی در نحوه به کارگیری زبان آن است. گوینده در کلامش واژه‌ها را برخلاف معمول و عادی آن به کار می‌برد، چیزی که از آن به عنوان «رستاخیز کلمات» یاد می‌کنند. آشنایی‌زدایی یکی از وجوه رستاخیز کلمات در محور زبان‌شناسی است. بدین معنی که کلمات در هنجار عادی گفتار مرده‌اند و هیچ تشخیص ویژه‌ای ندارند؛ اما هنر گوینده در این است که به این کلمات مرده جان می‌بخشد و باعث لذت ادبی مخاطب می‌شود. بنابراین آشنایی‌زدایی

یعنی غریبه و متفاوت کردن آنچه تا به حال در نظر مخاطب آشنا و طبیعی بوده است .

شایان ذکر است که این نظریه و مفهوم در جامعه اسلامی نیز از دیرباز مورد توجه پژوهشگران بوده و به آن اهتمام ورزیده‌اند. آشنایی‌زدایی در نزد اندیشمندان عرصه بلاغت دو نوع است: ۱- جایگزینی (که در تشبیه، مجازمفرد، استعاره و کنایه) نمود دارد) ۲- ترکیبی یا ساختاری (که در تقدیم و تأخیر، التفات، ذکر و حذف و... پیش می‌آید) با توجه به کاوش‌های بسیار زیادی که درباره زبان قرآن صورت گرفته، پژوهشگران و عالمان به این مهم دست یافتند که در شیوه بیان قرآن، شگفتی و سحری نهفته است که آن را با بیان و تعابیر هنجار معمول آن زمان متمایز کرده است و در این زمینه کتاب‌هایی با عنوان «غریب القرآن» را به رشته تحریر درآوردند که هدف آن اشاره به تعابیر، تشبیهات و استعاره‌هایی بوده که قرآن در آن‌ها آشنایی‌زدایی کرده است. یکی از داستان‌هایی که خداوند متعال در قرآن کریم بدین سان به بیان آن پرداخته داستان حضرت نوح (ع) است. داستان نوح (ع) در شش سوره از سوره‌های قرآن به طور تفصیل آمده است، این سوره‌ها عبارتند از: ۱- اعراف ۲- هود ۳- مؤمنون ۴- شعراء ۵- قمر ۶- نوح، و از همه این موارد علاوه بر سوره نوح که کاملاً دربردارنده داستان حضرت نوح (ع) با قوم لجباز خود است، می‌توان به سوره هود اشاره نمود که بیست و پنج آیه این سوره یعنی از آیه ۲۵ تا ۴۹ به بیان سرگذشت آن حضرت (ع) پرداخته است. این پژوهش با به کارگیری روش سبک‌شناسی به بررسی آشنایی‌زدایی جایگزینی تشبیه و کنایه در داستان حضرت نوح (ع) می‌پردازد. تا بدین سوالات پاسخ گوید که :

۱. هدف خداوند متعال و حکیم از به کارگیری آشنایی‌زدایی در این داستان چه بوده است به عبارت دیگر این شیوه بیان چه خاصیت و پویایی را به این داستان بخشیده است؟
۲. استفاده از آشنایی‌زدایی جایگزینی چه کارکردی در مخاطب داشته است؟
و فرضیه‌هایی که بر این سوالات متصور است بدین شرح است؛
۱. آشنایی‌زدایی، هدف زبان ادبی قرآن نیست بلکه به عنوان یکی از شیوه‌هایی است که داستان به واسطه آن مهیج‌تر شده و نیز استفاده از تکنیک آشنایی‌زدایی ابعاد گوناگونی را برای مضامین آیات به ارمغان آورده است که بدین سبب دلالت‌های آن نیز پویاتر گشته است.
۲. خداوند متعال با استفاده از تکنیک آشنایی‌زدایی، فضا را برای مخاطب آماده می‌سازد تا برای دریافت بهتر مضمون و مفهوم، به کنکاش ذهنی و تفکر و تعقل بپردازد.

۲. پیشینه تحقیق

آشنایی‌زدایی در آثار متعددی مورد توجه محققان و زبان‌شناسان قرار گرفته است ولیکن در رابطه با بررسی این تکنیک در داستان حضرت نوح علیه السلام پژوهشی یافت نشد، و از جمله آثاری که به بررسی داستان حضرت نوح پرداخته‌اند میتوان به دو آثار زیر اشاره کرد:

۱. دراسة اسلوبية لسورة نوح المستوى الصوتي و الصرفي على رضا محمد رضایی و دانش محمدی رکعتی. دانشگاه اصفهان، مجله: بحوث في اللغة العربية و آدابها (۹)، صص ۵۱-۶۸

در این پژوهش از دریچه دو سطح صوتی و صرفی به این سوره نگاه شده است. در سطح صوتی، شدت و ضعف اصوات و تکرار آن‌ها و در سطح صرفی، تعریف و تنکیر، صیغه افعال و زمان افعال مورد بررسی قرار گرفته و دلالت‌های

آن‌ها بیان شده است.

۲. عوامل انسجام متنی در سوره نوح یونس ولیئی، سید محمود میرضایی الحسینی و محمد فرهادی. دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های زبان شناختی قرآن (۱). سال پنجم.

مقاله مذکور به سه بخش تقسیم شده است. در بخش اول عامل واژگانی که شامل تکرار و باهم‌آیی است، که هر یک از این دو، خود چندین زیر مجموعه را در بر می‌گیرند و بخش دوم، عامل دستوری، این عامل به سه صورت ارجاع، جایگزینی و حذف تقسیم بندی شده و در بخش سوم، عامل پیوندی که در دو نوع ارتباط اضافی و ارتباط زمانی خلاصه می‌شود، مورد تحقیق و تفحص قرار گرفته است.

بنابراین از آنجاییکه موضوع آشنایی زایی در داستان حضرت نوح (ع) پیش تر مورد بررسی قرار نگرفته است لذا پژوهش حاضر بر آن است تا بتواند با بررسی این تکنیک در داستان حضرت نوح (ع) در قرآن گامی هر چند کوچک در جهت فهم بهتر قرآن و نمایاندن اعجاز بلاغی آن بردارد.

۳. تشبیه و کنایه در داستان حضرت نوح(ع)

هر گونه ادبی دارای عناصری است که آن را از یک متن غیر ادبی متمایز می‌سازد و به آن روح تازه‌ای می‌بخشد. این عناصر عبارتند از: عاطفه، خیال، موسیقی، فکر و اندیشه و اسلوب. در واقع وجود این اجزا و چگونگی به کارگیری آن‌ها باعث اثرگذاری و احساس لذت هنری در مخاطب می‌شود. یعنی به هر اندازه که متکلم/ نویسنده به تناسب نوع سخنی که عرضه می‌کند در درست استفاده کردن از این عناصر توانمند باشد، می‌توان کار ادبی او را در سطح عالی و ماندگار ارزیابی نمود. در بین این عناصر پنج گانه، عنصر اندیشه، هدف و غایت است و عنصر اسلوب، وظیفه انتقال آن را برعهده دارد پس چگونگی به کارگیری این عنصر یعنی اسلوب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که مبحث سبک شناسی به بررسی آن می‌پردازد. در مبحث سبک شناسی، اسلوب نویسنده در سه سطح زبانی، فکری و ادبی مورد بررسی قرار می‌گیرد. (بهار، ۱۳۴۶، ج ۱: ۳)

در سطح زبانی که متشکل از سه سطح موسیقایی، لغوی و نحوی است، به بررسی موسیقی جمله و عناصر موسیقایی آن، موسیقی درونی و بیرونی، وزن و قالب شعری، نوع الفاظ، ترکیب جمله‌ها، ساختار نحوی و دستوری آن پرداخته می‌شود.

در سطح فکری انگیزه‌های ادیب از خلق اثر ادبی، مهمترین درون مایه‌ها و مضامین متن ادبی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در سطح ادبی، مباحث بیانی و صور خیال به کار رفته در یک اثر ادبی، مورد نقد و تحلیل قرار می‌گیرد. یکی از مباحثی که در سطح ادبی مطرح می‌شود، مبحث آشنایی زدایی جایگزینی است که پژوهش حاضر سعی دارد تا داستان حضرت نوح (ع) را در این سطح با توجه به تکنیک‌های تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

الف) تشبیه

«تشبیه عبارت است از نشان دادن اشتراک چیزی با چیز دیگر در یک معنا. با این قید که به گونه استعاره، چه

استعاره مصرحه و چه استعاره بالکنایه نباشد». (التفتازانی، ۱۴۳۴: ۵۲۶) این تعریف، تشبیهی را در بر می‌گیرد که تمام ارکان آن (مشبه، مشبه‌به، وجه شبه و ادات تشبیه) ذکر شده باشد. آنچه که در تشبیه حتما باید ذکر گردد، دورکن تشبیه (مشبه و مشبه‌به) است و گاهی وجه شبه و ادات تشبیه بنا به دلایلی حذف می‌گردد. تشبیهی که وجه شبه در آن ذکر گردد، مفصل و در صورت حذف، مجمل نامیده می‌شود و تشبیهی که ادات تشبیه در آن ذکر گردد را مرسل و در صورت حذف، مؤکد می‌نامند و تشبیهی که در آن نه وجه شبه و نه ادات تشبیه ذکر شود چون هم مجمل است و هم مؤکد، آن را تشبیه بلیغ می‌گویند. (همان: ۵۲۶-۵۳۷).

(وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا) (نوح/۱۶)

و ماه را در میان آسمانها مایه روشنایی، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داد. حضرت نوح (ع) برای تشویق و تحریک قوم خویش و آگاه ساختن آن‌ها از قدرت و علم نامتناهی خداوند، ذره‌ای از نعمت‌های بی‌کران او را در این دنیا یادآور می‌شود تا شاید از این طریق قلب چون سنگ آن‌ها نرم شود و محبت خداوند در آن جای گیرد.

در این آیه، آشنایی‌زدایی در قالب تشبیه بلیغ نمود یافته بدین صورت که در عبارت (جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا) واژه (الشمس) مشبه و واژه (سراج) مشبه‌به است که طرفین تشبیه نامیده می‌شوند و دیگر ارکان تشبیه، یعنی وجه شبه و ادات تشبیه ذکر نشده‌اند. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا خداوند متعال از این نوع تشبیه استفاده کرده و همچنین به هیچ ویژگی مشترکی بین مشبه و مشبه‌به اشاره نکرده است؟

اندیشمندان عرصه بلاغت در مورد تشبیه بلیغ اتفاق نظر دارند که این نوع از تشبیه رساترین، زیباترین و مؤثرترین تشبیهات است. در تشبیه بلیغ وجه شبه عمومیت پیدا می‌کند و پیوند بین مشبه و مشبه‌به همراه با تأکید است. (التفتازانی، ۱۴۳۴: ۵۵۹) در این آیه نیز عدم ذکر وجه شبه دلالت‌های این تشبیه را گسترده‌تر کرده و به آن عمومیت بخشیده است. اگر خداوند متعال یک ویژگی را ذکر کرده بود، وجه شبه تنها به همان ویژگی محدود می‌شد پس عدم ذکر آن، مخاطب را به یک کنکاش ذهنی کشانده و باعث می‌شود تا وی در این تشبیه و پیدا کردن ویژگی‌های مشترک بین مشبه و مشبه‌به غور کرده و به تحقیق و جستجو بپردازد زیرا تشبیهی که این چنین، مخاطب را درگیر کند برای او جذابیت بیشتری دارد و هنگامی که مخاطب به هرکدام از آن ویژگی‌های مشترک دست پیدا می‌کند گویی دریچه تازه‌ای بر روی او گشوده شده است که لذتی دوچندان دارد. از سوی دیگر حذف ادات تشبیه، این خاصیت را به تشبیه می‌دهد که مخاطب همراه با تأکید، مشبه را عین مشبه‌به قلمداد کند. اکنون به ذکر نمونه‌هایی از این ویژگی‌ها که از خلال عدم ذکر وجه شبه نمود می‌یابند می‌پردازیم تا عمومیتی که به تشبیه بخشیده شده است، نمایان گردد.

«سراج»، به معنای چراغ، هر چیز روشن کننده و نور دهنده است. (اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۰۶) خداوند متعال با استفاده از تشبیه بلیغ و با توجه به ویژگی‌ای که این تشبیه نسبت به دیگر انواع تشبیه دارد، بین خورشید و چراغ همانندی و اشتراکی قوی ایجاد کرده است. مفسران نیز در این باره چنین ذکر کرده‌اند که:

«در این عبارت تشبیه بلیغ صورت گرفته و از آن جهت که "سراج" مشخص‌تر است، مشبه‌به واقع شده و این تشبیه بدان جهت است که خورشید همچون چراغ، نورش از خودش است نه مانند ماه که نورش انعکاس ستاره‌ای دیگر است.» (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۵: ۸۳)

«تعبیر به (سراج) درباره خورشید و (نور) در مورد ماه، به خاطر آن است که نور خورشید از درون خودش می‌جوشد

مانند چراغ، اما نور ماه از درون خودش نیست و شبیه بازتابی است که از آئینه منعکس می‌شود، و لذا کلمه "نور" که مفهوم عام‌تری دارد در مورد آن به کار رفته است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۵: ۷۶)

طبق معنای لغوی واژه (سراج) و آنچه که مفسران بیان داشتند، وجه شبه در این تشبیه نور افشانی ذاتی است. یعنی همانطور که چراغ از خودش نور ساطع می‌کند، خورشید نیز نورش از خودش است. اما همانطور که عالمان علم بلاغت متذکر شده‌اند، عدم ذکر وجه شبه در این نوع از تشبیه، محدوده دید مخاطب یا شنونده را وسعت می‌بخشد و این امکان را به او می‌دهد تا با دقت و بررسی و کنکاش ذهنی به ارتباط‌های بیشتری نیز دست یابد (الجرجانی، ۱۹۹۱: ۷۰-۷۳). با اندکی تأمل می‌توان به ویژگی مشترک دیگری بین چراغ و خورشید اشاره نمود و آن ویژگی، حرارت و گرمایی است. در زمان‌های گذشته که هنوز تکنولوژی و فناوری همانند امروز وارد زندگی انسان‌ها نشده بود، مردم در طول روز از روشنایی و گرمای خورشید بهره می‌بردند و شب هنگام با کمترین امکانات، چراغ‌هایی را می‌ساختند تا با نور و گرمایی هرچند اندک، زندگی خویش را بگذرانند. علاوه بر این، گرمایی که خورشید ایجاد می‌کند راه گشای بسیاری از امور دیگر است از جمله: «حرارت آن علاوه بر تأثیری که در زندگی انسان و حیوان و گیاه به طور مستقیم دارد، منبع اصلی وجود ابرها، و وزش باده‌ها، و نزول باران‌ها و آبیاری سرزمین‌های خشک است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۶: ۲۵)

مورد دیگری که از دل این همانندی بدست می‌آید، این است که هر چیزی که از خودش نوری داشته باشد، می‌توان برای آن، خاموشی متصور شد یعنی چراغ که از خود نور دارد، مفهوم خاموشی بر آن صدق می‌کند اما هر چیزی که به خاطر انعکاس منبع دیگری روشنایی می‌پذیرد، هیچگاه مفهوم خاموشی را نمی‌توان برای آن متصور شد بلکه نور از آن گرفته می‌شود نه اینکه نورش به خاموشی گراید. چه بسا یکی از دلایلی که خداوند متعال خورشید را به چراغ تشبیه کرده است و برای ماه چنین تشبیهی به کار نبرده، همین باشد. زیرا نور ماه انعکاس نور خورشید است و از خودش نوری ندارد که به خاموشی گراید. به کار بردن لفظ "خسوف" برای ماه و "کسوف" برای خورشید، می‌تواند دلیلی بر این مدعا باشد. وقتی در کتاب‌های لغت به تحقیق درباره این دو واژه می‌پردازیم، به معانی‌ای دست می‌یابیم که قابل ملاحظه است. اکنون به چند نمونه اکتفا می‌کنیم. درباره "خسوف" گفته‌اند «انخسفت العین: بدین معنی است که چشم حشم کم گردد تا اینکه کاملاً بسته گردد و فرد نابینا شود» (ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۱، ماده خسف). «الخسوف هیچگاه به معنای خاموشی نیست» (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۳: ۶۶)

این در حالی است که درباره واژه "کسوف" چنین ذکر شده است: «کسوف به معنای خاموشی است» (الازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۰: ۴۷) «کسفت الشمس: یعنی اینکه نورش به خاموشی گراید» (موسی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۹۱۷)

با توجه به این معانی، به این مطلب دست می‌یابیم که واژه "خسوف" هیچگاه همراه با نور نیست و این واژه برای اشیائی به کار می‌رود که از خودشان نوری تولید نمی‌کنند پس هر چیزی که نتوان برای ذات آن نوری متصور شد، نمی‌توان برای آن خاموشی در نظر داشت ولی واژه "کسوف" همیشه همراه با نور آورده شده و برای چیزهایی به کار می‌رود که از خود نور تولید می‌کنند و هر چیزی که همچون خورشید و چراغ، از خود نوری داشته باشد، خاموشی بر آن صادق است. بدین سبب است که خداوند متعال می‌فرماید (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) (التکویر/ ۱) و نگفته است: إِذَا الْقَمَرُ كُوِّرَ.

نکنه دیگری که در این آیه تأمل برانگیز است، این است که تشبیه ذکر شده در این آیه را تشبیه مقلوب نیز می‌توان خواند. با وجود اینکه خورشید در ویژگی‌هایی چون نور و گرما قابل مقایسه با چراغ فروزان نیست و همچنین انسان‌ها از آغاز خلقت با خورشید آشنا بوده و همیشه در برابر دیدگان‌شان بوده اما خداوند متعال بنا بر مصلحت و حکمت خود، خورشید را مشبه و چراغ فروزان را مشبه‌به قرار داده است. با تدبیر در این تشبیه معلوم می‌شود اگرچه آدم از بدو خلقت با خورشید مأنوس بوده اما دسترسی و آشنایی‌اش و درک و فهمش نسبت به چراغ اختراع شده از سوی انسان و ویژگی‌های آن، به مراتب بیشتر از خورشید بوده است. خداوند متعال در ضمن این عدول صورت گرفته در قالب تشبیه مقلوب، از آشنایی انسان‌ها نسبت به چراغ در دسترسشان استفاده کرده و برخی از ویژگی‌های این منبع غنی یعنی خورشید را یادآور شده و نیز در قالب این همانندی به انسان‌ها گوشزد کرده همانطور که نور چراغی که در دست دارید بعد از اتمام روغنش تمام می‌شود و به خاموشی می‌گراید، این خورشید فروزان نیز روزی به خاموشی می‌گراید و آنچه وعده داده شده محقق می‌گردد.

تمام آنچه که ذکر کردیم ناشی از کنکاش ذهنی بود که خود این کنکاش، نمود یافته آشنایی‌زدایی جایگزینی است که خداوند متعال در قالب تشبیه بلیغ و مقلوب بکار بسته است. چه بسا هر مخاطب دیگری که با این آیه روبرو می‌شود و در آن تدبیر می‌کند، به ویژگی‌ها و نمونه‌های دیگری دست یابد که قابل تأمل باشد که اگر این تشبیه ساده که همه ارکان آن ذکر شده‌اند، ذکر می‌شد، چنین کنکاشی را در مخاطب به وجود نمی‌آورد. علاوه بر این، خداوند متعال خود همواره همگان را به تدبیر در قرآن فرا می‌خواند چه بسا استفاده از چنین تکنیک بلاغی‌ای خود محرکی در جهت تدبیر، تفکر و تعقل باشد.

(وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بَسَاطًا) (نوح/۱۹)

و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد.

در این آیه حضرت نوح (ع) نمونه‌ای دیگر از نعمت‌های بی‌کران الهی را یادآوری می‌کند و با بیانات عمیق و مستدل خود در برابر مشرکان لجوج، آن‌ها را به مطالعه نشانه‌های خدا در جهان بزرگ آفرینش دعوت می‌کند. یکی از این نشانه‌ها آفرینش زمینی است که انسان‌ها بر روی آن استقرار یافته و زندگی خویش را می‌گذرانند. وقتی از دریچه بلاغت به این آیه نگاه می‌شود، چنین به نظر می‌رسد که در این آیه نیز بسان آیه قبل، آشنایی‌زدایی بر مرکب تشبیه بلیغ قرار گرفته است. در این آیه (الأرض) مشبه و (بساط) مشبه‌به است و غیر از طرفین تشبیه رکن دیگری ذکر نشده است. « بساط: آنچه که از لباس و یا فرش به منظور خواب و یا نشستن پهن می‌گردد پس تعریف از زمین در قالب واژه فرش تشبیه بلیغ است یعنی زمین همانند فرش است و وجه شبه بین آن دو تعادل بین اجزای آن است». (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۲۹: ۱۹۰)

از نظر بزرگان و اندیشمندان عرصه بلاغت، این نوع از تشبیه، قوی‌ترین تشبیه‌هاست « بالاترین مرتبه در قوت، حذف وجه شبه و ادات تشبیه بدون حذف مشبه است. سبب توانمند یا ناتوانمند بودن تشبیه این است که قوت پدیده دو چیز است، یکی عمومیت ظاهری در وجه شبه و دیگری حمل مشبه‌به بر مشبه بدین گونه که مشبه همان مشبه‌به است» که این ویژگی از حذف وجه شبه و ادات تشبیه به دست می‌آید (التفتازانی، ۱۴۳۴: ۵۶۸) منظور از عمومیت ظاهری در وجه شبه این است که وقتی وجه شبه حذف گردد، وجه شبه عمومیت می‌یابد بسان این آیه که زمین به فرشی گسترده تشبیه شده ولی وجه شبهی برای آن ذکر نگردیده مثلاً اگر گفته می‌شد زمین را همانند فرش آفریدیم

در متنوع بودن و رنگارنگ بودن طبیعت آن، ذهن انسان به جنبه‌های دیگر آن راه پیدا نمی‌کرد پس ذکر نکردن وجه شبه سبب می‌شود تا ویژگی‌ها و شباهت‌هایی که برای آن می‌توان ذکر کرد، عمومیت یابد و این تشبیه استحکام بیشتری پیدا کند.

نکته دیگری که در این تشبیه قابل ملاحظه است، کنکاش ذهنی مخاطب است زیرا در صورت عدم ذکر وجه شبه مخاطب در تلاش است تا رابطه‌هایی را بین دو طرف تشبیه برقرار سازد و از دریچه‌های مختلفی به آن بنگرد. وقتی کتاب‌های تفسیر را از نظر می‌گذرانیم نگاه‌های مختلفی را پیرامون آن مشاهده می‌کنیم از جمله:

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا» یعنی "کالبساط"، می‌خواهد بفرماید زمین را مثل فرش برایتان گسترده کرد تا بتوانید به آسانی در آن بگردید و از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر منتقل شوید» (الطباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۵۰).

«خداوند زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد» (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا) نه آن چنان خشن است که نتوانید بر آن استراحت و رفت و آمد کنید، و نه آن چنان نرم است که در آن فرو روید و قدرت حرکت نداشته باشید. نه چنان داغ و سوزان است که از گرمایش به زحمت بیفتید، و نه چنان سرد و بی‌حرارت است که زندگی روی آن برای شما مشکل گردد، به علاوه بساطی است گسترده و آماده و دارای همه نیازمندیهای زندگی شما». (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۵: ۷۸)

نکته دیگری که شایسته ذکر است این است که در فرش‌ها انواع رنگ، طرح و نقش‌ها وجود دارد که بیننده را مجذوب خود می‌کند و ذوق انسانی را بر می‌انگیزد و همچنین نشان دهنده ذوق و سلیقه سازنده آن نیز هست. زمین خداوند و طبیعت پویای آن نیز سرشار از رنگ‌ها، طرح‌ها و نقش‌هایی است که هر چشمی را به خود خیره کرده و قطره‌ای از قدرت نامتناهی خالق را نمایانگر شده که از درک انسانی خارج است و هر کدام از این طرح و نقش‌ها، دریایی از نعمت‌های خداوند را در خود جای داده‌اند که زندگانی بشر و در مجموع، تمامی موجودات هستی بر پایه آن در جریان است. این نعمت‌ها در جای جای این بستر پهناور به صورت متنوع و گوناگون و در زمینه‌های مختلف از جمله: علمی، مادی، اخلاقی و ... قرار داده شده‌اند که انسان‌ها با هجرت در این بستر پهناور و آماده، می‌توانند به ابعاد مختلف آن دست یابند و در جهت تکامل ابعاد مختلف وجودی خود گام بردارند و نیز به آرامشی درونی برسند. پس رابطه مستقیمی بین این گستردگی (بساط) و تکامل ابعاد وجودی انسان و انبساط خاطر او، برقرار است.

از دیگر مواردی که در قالب این تشبیه می‌توان در آن تأمل نمود این است که فرش‌ها هر چه نفیس‌تر و با ارزش‌تر می‌شوند، دارنده آن وسواس بیشتری بر روی آن دارد و از آن مراقبت بیشتری می‌کند تا مبادا آسیبی به آن وارد شود حال این فرش گسترده الهی که حتی برای ذره‌ای از آن نمی‌توان قیمتی متصور شد و ارزشی فراتر از درک بشری دارد، سزاوار مراقبت و رعایت نیست؟ شایسته است که انسان این نعمت بی‌کران الهی را قدر بداند و چون فرشی نفیس به آن اهتمام ورزد.

آنچه که گفته شد به معنای بیان همه ویژگی‌های مشترک بین مشبه و مشبه‌به در این آیه نیست بلکه عرصه فکر و اندیشه و خیال همچنان باز است و قابل تأمل و این گستردگی و پویایی نمود یافته عدم محدودیتی است که ذکر نکردن وجه شبه برای این تشبیه به ارمغان آورده است که در صورت ذکر، چنین خاصیتی به تشبیه داده نمی‌شد.

ب) کنایه

«کنایه در لغت مصدر (کنیت) یا مصدر (کنوت) به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح، لفظی است که از آن، لازم معنایش اراده شده و اراده معنای اصلی نیز همراه با اراده معنای لازم آن جایز است» (التفتازانی، ۱۴۳۴: ۶۳۰)

عالمان بلاغت، برای کنایه سه نوع ذکر کرده‌اند:

- ۱- کنایه از موصوف: کنایه‌ای است که به واسطه آن موصوفی خواسته شود. چیستان‌ها همگی از این نوع هستند.
- ۲- کنایه از صفت: کنایه‌ای است که به واسطه آن صفتی خواسته شود.
- ۳- کنایه از نسبت: عبارت است از اثبات و یا نفی صفت برای شخص یا چیزی است. (همان: ۶۳۰-۶۳۶)

(قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا) (نوح/۵)

(نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (بسوی تو) دعوت کردم.

این آیه بیانگر رسالتی است که از سوی خداوند متعال به حضرت نوح (ع) واگذار شد که آن رسالت، دعوت قومش به پرستش خدای یگانه بود. نوح (ع) نیز بسان مأموری مطیع و وظیفه شناس در انجام این مأموریت لحظه‌ای درنگ نکرد و در هر زمانی که فرصتی را فراهم می‌یافت، مشتاقانه و خالصانه به انجام مأموریتش می‌پرداخت. می‌توان این اصرار و استمرار در عمل را از دو واژه (لیلاً و نهاراً) در این آیه فهمید. آشنایی‌زدایی در این آیه با به کارگیری تکنیک کنایه صورت گرفته است؛ بدین صورت که لَيْلًا و نَهَارًا: کنایه از همیشگی و پیوسته بودن عمل و عدم سستی و ضعف است. (الزمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴: ۶۱۶)

«گوینده این سخن نوح (ع) است، و منظور از اینکه گفت: "شب و روز ایشان را خواندم" این است که به عبادت خدا و تقوی و اطاعت رسولشان خواندم، و خواندن در شب و روز کنایه است از اینکه دائماً و به طور خستگی ناپذیر خواندم». (الطباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۴۴)

خداوند متعال به منظور آشنایی‌زدایی، به جای آوردن تعبیری حقیقی چون "همه اوقات" و یا "در همه حال"، تعبیر کنایه‌ای "لیلاً و نهاراً" را ذکر کرده است زیرا این دو واژه معنای عام‌تر و جامع‌تری را درباره زمان در ذهن مخاطب تداعی می‌کند و دلالتش بر استمرار و دوامی که نوح (ع) در انجام رسالت خود داشت، بارزتر است زیرا «مجاز و کنایه، مبالغه افزون‌تری از حقیقت و تصریح دارد» (التفتازانی، ۱۴۳۴: ۶۳۸). نوح (ع) خطاب به خداوند متعال می‌فرماید، من به اهمیت و بزرگی این مأموریت و رسالت آگاهم و تمام تلاش و فکر و عمر خود را برای تحقق آن صرف کردم و هیچگاه از آزار و اذیت این قوم لجوج خسته نشدم.

از آنجا که در کنایه هم معنای اصلی و هم معنای کنایه‌ای را می‌توان لحاظ کرد (همان: ۶۳۰) چنین نیز می‌توان گفت که نوح (ع) پیوسته و مصرانه هم در شب و هم در روز قومش را به پرستش خدای یگانه فرا خواند تا بهانه‌ای را برای پذیرفتن این دعوت، به دست مشرکان ندهد. در طول روز در محل کار، در کوچه و بازار به سویشان می‌شتافت به این امید که نوری در دل تاریک این قوم لجوج روشن ساخته و زنگاری که دنیا پرستی بر دلشان ایجاد کرده را بزدايد و آن‌ها را با قطره‌ای از اقیانوس نامتناهی رحمت و کرامت الهی آشنا سازد ولی بدین سبب که شاید مشغله امور روزانه قدرت فکر و تأمل را از آن‌ها گرفته باشد و به گفته‌هایش توجهی نکنند و اهمیتی ندهند، شب هنگام وقتی از این هیاهوها رهایی می‌یافتند و آسایش خاطر می‌فراموش می‌گشت، به دیدارشان می‌رفت و رسالتش را بازگو می‌کرد تا وظیفه خود را به بهترین شکل انجام داده باشد چرا که زمان‌های مختلف در طول شبانه روز بر روی افراد تأثیرات گوناگون دارد. نگرش و

روحیه تأثیر پذیری و یا تأثیر ناپذیری انسان‌ها در زمان‌های گوناگون به دلیل وجود برخی محرک‌های خارجی، تغییر می‌کند ممکن است انسان در صبح به دلیل برخی حالات روحی و روانی که دارد، مطلبی را پذیرا شود و در وقتی دیگر محرک دیگری او را تحت شعاع قرار داده و آن مطلب را رد کند (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۲۳: ۱۲۴) بنابراین حضرت نوح (ع) همه وقت و در همه حال سعی در ایجاد ارتباط داشت تا شاید قلب‌های غبار گرفته آن‌ها پذیرای حق و حقیقت گردد.

این امکان نیز وجود دارد که اگر حضرت نوح (ع) تنها در هنگام روز به آن‌ها نزدیک می‌شد و از رسالتش سخن می‌گفت، بهانه می‌آوردند که نوح (ع) شب‌هنگام به فکر آسایش و آرامش خود است و اگر این گفته‌ها ارزشی داشت، آسایش شبانه خود را فدای آن‌ها می‌ساخت و اگر تنها در شب به دیدار آن‌ها می‌رفت تا به انجام رسالت خود بپردازد، می‌گفتند نوح (ع) به فکر امور دنیایی و مادی خود است و فقط شب‌ها از سرخوشی و فراغت بال، این سخنان را بر زبان می‌آورد. در هر حال اگر حضرت نوح (ع) تنها در یک زمان خاص و محدود به بیان رسالت خویش می‌پرداخت، بهانه جویی‌های قومش اهمیت آن رسالت را کم رنگ می‌کرد.

فایده دیگری که این مراجعه و دیدار همیشگی، برای حضرت نوح (ع) در بر داشت، ایجاد یک نوع رابطه صمیمی‌ای بود که می‌توانست تأثیرات گفته‌هایش را دوچندان کند که در علم مدیریت از آن با عنوان "نظریه نزدیکی" [۲] یاد می‌شود. در این نظریه، نزدیکی هم به لحاظ جغرافیایی و فیزیکی و هم به لحاظ همدلی و همنوایی با مخاطب مد نظر است که در هر دو صورت سبب دوستی و محبت بیشتر بین گوینده و مخاطب شده و بر اساس آن فرصت‌های ارتباطی بیشتری پدید می‌آید. (فرهنگی، ۱۳۹۴: ۲۱۹-۲۲۲) حضرت نوح (ع) با استمرار و اصراری که دارد این ارتباط را بین خود و مخاطبانش افزایش داده و آن‌ها را با خود هم‌سو و هم عقیده کرده و از این راه بهتر می‌تواند بر افکار و عقاید آن‌ها تأثیر گذارد در واقع این ارتباط صمیمی و همدلی، این فرصت را به مخاطب می‌دهد تا از خوش نیتی و خیرخواهی گوینده اطمینان حاصل کرده و وقتی این اطمینان حاصل شد، مخاطب گفته‌های گوینده را بهتر می‌پذیرد و از حالت تدافعی خارج می‌گردد.

تمام دلالت‌هایی که برای دو واژه (لیلاً و نهراً) ذکر کردیم، همگی بر مصر بودن و مشتاق بودن حضرت نوح (ع) اشاره دارد که این شور و اشتیاق، از دل مبالغه‌ای که تعبیر کنایه‌ای دو واژه (لیلاً و نهراً) به آیه بخشیده است، نمود پیدا کرده است که چه بسا تعبیر حقیقی، این اندازه شور و اشتیاق را برای مخاطب منعکس نمی‌کرد.

(وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ) (هود/۳۷)

و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی بساز! و درباره آن‌ها که ستم کردند شفاعت مکن، که (همه) آن‌ها غرق شدنی هستند.

این آیه از سوره مبارکه هود اشاره به داستان حضرت نوح (ع) دارد. وقتی آن حضرت بعد از گذشت سال‌های متوالی از هدایت قوم خود مأیوس و ناامید گشت، از خداوند متعال خواستار عذابشان شد پس خدا نیز دستور ساخت کشتی را به او داد. در اینکه خداوند متعال به آن حضرت (ع) دستور داد که کشتی را در مقابل دیدگان ما (بأعیننا) بساز، میان علما بحث‌هایی صورت گرفته است. آن‌ها که از دریچه علم بلاغت به این آیه نگریسته‌اند، برخی در لفظ (أعیننا) قائل به کنایه و چند تن دیگر علاوه بر کنایه قائل به مجاز نیز هستند که هر دوی آن از ابزارهای آشنایی زدایی جایگزینی به

شمار می‌آید.

آنان که قائل به کنایه بودن (أعیننا) هستند بر این اعتقادند که این لفظ، کنایه از مراقبت و محافظت است و در این زمینه نظراتی دارند که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«کلمه "عین- چشم" در مورد خدای تعالی به معنای مراقبت و کنایه از نظارت است، و استعمال جمع این کلمه یعنی کلمه "اعین" برای فهماندن کثرت مراقبت و شدت آن است» (الطباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰: ۳۳۶)

«تأویل آیه این است که به محافظت ما کشتی را بساز یعنی همانطور که وقتی کسی در دید و تحت نظر دیگری باشد در وقت زیان، او را حفظ می‌کند، و اینکه از این معنی تعبیر به «دید» و چشم شده برای تأکید محافظت و دفاع است» (الطبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۲: ۵۲)

«منظور از (أعیننا) کنایه از حفظ از خطا و اشتباه در ساختن کشتی است» (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۱۱: ۲۵۵)

آنان که قائل به مجاز نیز هستند بر این عقیده‌اند که:

«و جایز است که این لفظ در بردارنده مجاز مرسل باشد و در این صورت منظور از (أعین) ملائکه است که ناظر بر ساخت کشتی هستند» (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۶: ۲۴۸)

از آنجا که برای همگان روشن است که خداوند آگاه و دانا، در همه حال ناظر بر اعمال بندگان است لذا به نظر می‌رسد کنایه گرفتن لفظ (أعیننا) برای مراقبت و محافظت بهتر باشد و بیشتر مفسران نیز قائل به کنایه بودن این لفظ هستند.

اگر خداوند حکیم و بلند مرتبه از تعبیر حقیقی استفاده می‌کرد و می‌فرمود با نظارت ما کشتی را بساز، برخی مدعا می‌شدند که خداوند به وسیله فرشتگان، به امور بندگانش آگاه است و خود به صورت مستقیم قدرت دیدن تمام هستی و آگاهی از آن را ندارد پس در این صورت برخی رأی به نیازمندی خداوند سبحان می‌دادند و چه بسا واژه (وحنینا) نیز مهر تأیید این مدعا می‌شد و حال اینکه او منبع تمام قدرت‌ها و علم‌هاست و ذاتش پاک و منزّه از نیاز است. پس پروردگار عالم از تعبیر کنایی (بِأَعْيُنِنَا) استفاده می‌کند چرا که این تعبیر کنایی نظارت، مراقبت و آگاهی مستقیم حق تعالی نسبت به همه امور هستی، ملموس‌تر و روشن‌تر بیان می‌کند که خود این امر به گونه‌ای شایسته‌تر گویای قدرت و علم نامتناهی باری تعالی است. به همین دلیل، کنایه گرفتن واژه (بِأَعْيُنِنَا) بهتر و درست‌تر از مجاز شمردن آن است زیرا در تعبیر مجازی، این واژه مجاز از فرشتگانی است که حامل خبر برای خداوند هستند و باز این نکته پیش می‌آید که خداوند سبحان در تدبیر امور نیازمند برخی وسایل است.

بنابراینچه که از تفسیرها نقل کردیم، محافظت و مراقبت ذکر شده در این آیه دو بعد دارد، یعنی هم به معنای محافظت و مراقبت خداوند متعال از کار پیامبرش در ساخت کشتی و هم به معنای مراقبت از آزرده خاطر شدن روح و قلب اوست. و بدین صورت نوح (ع) و به خصوص یارانش به آرامشی درونی دست می‌یافتند با اصرار و اشتیاق بیش‌تر از قبل به کار خود و ایمان و عقیده خود پایبند می‌شدند چراکه توجه به حضور خداوند، به انسان نشاط و دلگرمی می‌دهد و او را در برابر ناگواری‌ها مقاوم می‌کند.

(وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا) (نوح/۷)

و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسه‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند.

در این آیه کریمه عبارت (اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ) قابل تفکر و تأمل است. با مراجعه به تفاسیر در این زمینه، چنین بدست می‌آید که این عبارت کنایه از سرکشی و خودداری در پذیرش سخنان حق است.

«معنای جمله " وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ"، هم هر چند این است که جامه خود به سر کشیدند تا مرا نبینند، و سختم را نشنوند، ولی این تعبیر هم کنایه از تنفر آنان و گوش ندادنشان به سخن وی» است (الطباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۴۴).

در کنایه هم معنای اصلی می‌تواند لحاظ شود و هم معنای کنایه‌ای. این عبارت نیز هم می‌تواند کنایه از مبالغه در لجاجت قوم نوح (ع) باشد و این حجاب، بر حجاب بین حقانیت و کفر دلالت داشته باشد و هم اینکه این قوم حتی سعی می‌کردند نگاهشان به چهره ملکوتی آن حضرت (ع) نیفتد تا مبادا روشنایی و زلالی آن، لحظه‌ای آن‌ها را به درنگ وادارد. در هر صورت این عبارت تأکید افزون‌تری در مبالغه بر تیره دلی و لجاجت آن قوم است که از هر راهی آن حضرت (ع) می‌خواست آن‌ها را با حقیقت آشنا کند ساز مخالف می‌زدند و درهای رحمت را بر روی خود می‌بستند چرا که به گفته امام کاظم (ع) «زراعت، در زمین‌های نرم و هموار می‌روید و روی سنگ‌های سخت هرگز رویش ندارد» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۲).

۴. نتایج

* هنجارگریزی و آشنایی زدایی که در زبان عربی با عنوان (انزیاح) شناخته می‌شود، هدف زبان ادبی قرآن نیست بلکه به عنوان یکی از شیوه‌هایی است که داستان به واسطه آن مهیج‌تر شده و دلالت‌های آن پویاتر می‌گردد.

* آشنایی زدایی هنگامی مؤثر واقع می‌گردد و زیبایی می‌آفریند که خلاقانه صورت گیرد و به ساختار زبان و مفهوم و مضمون، خلل وارد نکند.

* بیان خلاقانه و متفکرانه الفاظ و اسلوب‌ها در پوششی ادیبانه، نشان از قدرت و علم و حکمت نامتناهی و نامحدود خداوند باری تعالی است.

* تفکر و تدبیر در امور از جمله موارد اصلی و بنیادینی است که باری تعالی در قرآن کریم بارها و بارها بر آن را تأکید نموده است. یکی از ابزارهایی که این فکر و تأمل را برای مخاطب به ارمغان می‌آورد، استفاده از تکنیک آشنایی زدایی است.

* یکی از ویژگی‌هایی که آشنایی زدایی به برخی آیات بخشیده، ایجاد مبالغه در معنا و مضمون آیات است.

* اشاره نکردن به وجه شبه، دلالت‌های تشبیه را گسترده‌تر کرده و به آیات وسعت معنایی بخشیده است همچنانکه در تشبیه بلیغ محدوده دید و تفکر مخاطب وسعت می‌یابد.

* وسعت بخشیدن به مضمون و مفاهیم واژگان و آیات به وسیله تکنیک آشنایی زدایی، باعث رفع شبهه و بهانه جویی از سوی مشرکان می‌گردد.

* خداوند متعال با استفاده از تکنیک آشنایی زدایی، فضا را برای مخاطب آماده می‌سازد تا برای دریافت بهتر مضمون و مفهوم، به کنکاش ذهنی و تفکر و تعقل بپردازد و با درک آن، هیجان زده شود و از آن لذت ببرد و بیشتر تحت تأثیر قرار بگیرد.

* استفاده از تکنیک کنایه به جای تعبیر حقیقی آن، از مبالغه فزون‌تری برخوردار است که مضمون حقیقی و اصلی

آیه در آن، بهتر بیان می‌گردد و مخاطب در رویارویی با موضوعی که در قالب این ابزار و تکنیک ادبی بیان شده است، به تفکر و تدبیر بیشتری می‌پردازد.

*بیانی متفاوت با آنچه که هنجار معمول به شمار می‌آید، مخاطب را به کنکاشی ذهنی می‌کشاند که بعد از رهیابی به مقصود و زدوده شدن حجاب‌ها، لذتی وصف ناشدنی را برایش به ارمغان می‌آورد.

۵. منابع

- قرآن کریم

۱. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲. الأزهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱)، تهذیب اللغة، چاپ اول، بیروت.
۳. ابن درید، محمد بن حسن، (۱۹۸۸)، جمهرة اللغة، چاپ اول، بیروت.
۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۴۰۴)، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. ابن عاشور، محمد بن طاهر، (بی تا)، التحرير و التنوير، بیروت: مؤسسة التاريخ.
۶. التفتازانی، سعدالدین، (۱۴۳۴)، المطول، المحقق: عبدالحمید الهنداوی، الطبعة الثالثة، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷. الجرجانی، عبدالقاهر، (۱۹۹۱)، اسرار البلاغة، تنقیح: محمود شاکر أبو فهر، قاهره: مكتبة خانجی.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت.
۹. الزمخشری، محمود، (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۰. الطباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۱. الطبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۲. فضل الله، سید محمد حسین، (۱۴۱۹)، تفسیر من وحي القرآن، چاپ دوم، بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۱)، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.
۱۴. المصطفوی، حسن، (۱۴۳۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ سوم، قاهره.
۱۵. الموسی، حسین یوسف، (۱۴۱۰)، الإفصاح، چاپ چهارم، قم.
۱۶. بهار، محمد تقی، (۱۳۴۶)، سبک شناسی، تهران: امیر کبیر.
۱۷. فرهنگی، علی اکبر، (۱۳۹۴)، ارتباطات انسانی، (ج ۱)، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
۱۸. مکاریک، ایرناریما، (۱۳۸۴)، دانش نامه نظریه های ادبی معاصر، چاپ اول، مهران مهاجر و محمد نبوی (ترجمه)، تهران: آگاه.